دوشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۴
۰۱۴
شماره ۴۴۱۵
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

چرا فیلم «صددام» با همهٔ لودگی‌هایش نمی‌تواند بخنداند؟

عوارض مصرف بی‌رویه از عطاران

محمد قربانی
منتقد

فیلم «صددام» دقیقاً همان جایی است که کمدی ایرانی با جدیت تمام دارد در این سال‌ها به سمتش سقوط می‌کند؛ نه دره ابتذال. اگر می‌خواهید بدانید «ابتذال» دقیقاً چیست، «صددام» را تماشا کنید. فیلمی که با اعتماد به‌نفسی حیرت‌انگیز، خود را کمدی می‌نامد، اما نه می‌خنداند و نه حتی پایه‌ای دارد، اما سازنده‌اش بی‌آنکه خنده‌ای بگیرد جلوی دوربین ها می‌نشیند و می‌گوید خواسته تاریخ را به زبان طنز روایت می‌کند! صددام یک توهین دوساعته یا چاشنی فریاد، بزن‌بزن و فانتزی‌پردازی جنسی سازنده‌اش -آن هم از نوع سادیستی- است.

در «صددام» شوخی یعنی ضرب‌وشتم، طنز یعنی تحقیر و کمدی اسلپ‌استیک یعنی بزن‌بزن بی‌منطق آدمک‌ها. آدمک‌هایی که نه شخصیت‌اند، نه تیپ و نه حتی کاریکاتور. بلکه بیشتر شبیه آکسسوار صحنه‌اند، فقط با قابلیت تولید صدا. فیلم چنان شتاب‌زده و بی‌منطق است که گویی فیلمنامه‌اش را با کلمات کلیدی «صدام»، «فانتزی جنسی»، «زن پلیس»، «زن پرستار» و «شوخی‌های لفظی دوپهلو» به‌یک جت‌بات درجه سه سفارش داده‌اند تا خودش «چیزی» با آن‌ها سرهم کند.

نویسندگان فیلم انگار نه فقط مخاطب، بلکه از سینما هم متنفرند. چه کسی جز یک بی‌هنر بیزار از سینما، می‌تواند چنین حجم عظیمی از موقعیت‌های ابلهانه، توهین‌آمیز و بی‌ربط را پشت هم ردیف کند؟ برخی از موقعیت‌های فیلم -که فیلمساز در آن‌ها توقع خندیدن تماشاگر را هم دارد- از آن دسته لحظاتی هستند که حتی بوتیوب هم هرسه می‌کند در قالب «طنز» منتشرشان کند. تنها منطقی که می‌توان برای فیلمنامه صدام متصور شد این است که نویسنده خواسته چند کلیپ برای انتشار و وایرال شدن در اینستاگرام بسازد و مجبور بوده به نحوی این کلیپ‌ها را به هم بدوزد. درنهایت، «صددام» نه فیلم است، نه کمدی، نه حتی فاجعه. «صددام» صرفاً یک نشانه است از افول سلیقه، مرگ اندیشه و پیروزی مطلق ابتذال بر سینما.

در انتها باید به سؤالاتی از متولیان سینمای ایران اشاره کنم که با دیدن چنین فیلم‌هایی به‌ذهن هجوم می‌آورند. آیا این دوستان هیچ رسالت و مسئولیتی در قبال ذائقه تماشاگر برای خود قائلند؟ آیا اگر اصل برممانعت و سانسور و تمیزی باشد، این فیلم‌های تهی، بی‌هدف و وقیح نباید نسبت به فیلمی مثل «قاتل و وحشی» در اولویت باشند؟ آیا فیلمی که جیهه و جنگ را دست می‌اندازد، عزاداری را مسخره می‌کند و بخش‌هایی از بدن بازیگران زنش را با بادهای فوهی و زاویه دوربین و فوربرداری بزرگ‌تر می‌کند، از سربی‌موی یک بازیگر زن میانسال خطرناک‌تر است؟ آیا عده‌ای در سینمای ایران کاسب سانسور و تمیزی هستند؟ سانسور و تمیزی که عده‌ای مثل سازندگان «صددام» با حرکت در امتداد خط قرمزهایش میلیاردی می‌شوند و عده دیگری خانه‌نشین؟ آیا کسی صدای ما را می‌شنود؟ معلوم است که نه؛ فروش تخدیری این فیلم‌ها متولیان سینمای ایران را کر کرده است.

ترجمهٔ تحت‌اللفظی اسلپ‌استیک

محمدسجاد حمیدیه
خبرنگار

سازندگان «صددام» گویی تمام درک‌شان از کمدی «اسلپ‌استیک»، ترجمه تحت‌اللفظی آن بوده است؛ فیلم هم از «اسلپ» پر است، هم از «استیک»!

کمدی «اسلپ‌استیک» یا «بزن‌وبکوب»، به گونه‌ای از کمدی گفته می‌شود که بر زد و خورد، شوخی‌های فیزیکی، دعواها، تصادف‌ها و به‌طور کلی، حرکات اغراق‌آمیز تأکید دارد. تعداد صحنه‌های کتک‌کاری در «صددام» -چه با شلاق و مگس‌کش، و چه با چک و لگد- از دست بیننده در می‌رود. اما فیلم‌ساز نه به‌دلایل دراماتیک، بلکه برای ارجاع دادن به فیلم‌های بزرگسالان و احیاناً ایجاد جاذبه جنسی، فیلمش را پر از این صحنه‌ها کرده است. این لحاف چهل‌تکه‌ای که از کتک‌کاری‌ها، با چاشنی دم‌دستی‌ترین جوک‌های زرد و مبتذل فراهم آمده است، هیچ ربطی به گونه کمدی اسلپ‌استیک، در معنای واقعی خود ندارد.

دنیای دیوانه‌وار اسلپ‌استیک، دارای منطق درونی ویژه خود است. اگر آدم‌های فیلم بدون انگیزه مشخص یا زمینه داستانی، شروع به کتک‌کاری کنند، چیزی جز خشونتی کاریکاتوری و بیرحم به نمایش‌گرانه نمی‌شود. در یک اثر استاندارد، «بزن‌وبکوب» در خدمت داستان است؛ نه برعکس. اگر بیننده احساس کند زدن‌ها بزور در اثر چپانده شده‌اند، فیلم را پس می‌زند.

در چنین آثاری، معمولاً یک وضعیت نمایشی مشخص شکل می‌گیرد که در آن کارکتر در «موقعیتی بحرانی، عجیب یا مضحک گیر می‌کند و این موقعیت خاص، زمینه‌ساز زنجیره‌ای از اتفاقات پشتش و درعین حال خنده‌آور، مانند درگیری‌های فیزیکی یا تصادفات عجیب‌وغریب می‌شود. اما در «صددام»، آدم‌ها با احمقانه‌ترین بهانه‌ها، حتی در حد «باقالی، باقالی!» گفتن یک دست‌فروش، به جان یکدیگر می‌افتند.

همچنین در یک اسلپ‌استیک خوب، شوخی‌های فیزیکی یکنواخت باقی نمی‌مانند؛ بلکه با ریتمی مشخص، به‌صورت تصاعدی اوج می‌گیرند. به قول مل بروکس: «اگر سطح تنش را بالا نبرید، تماشاگر دیگر نمی‌خندد». اگر از انصاف نگذریم، «صددام» تلاشش را کرده تا کتک‌کاری‌هایش یکنواخت نباشند؛ اما نه به آن معنایی که درباره‌اش بحث کردیم! فیلم در همان سکانس افتتاحیه، اوج خشونت را نشان‌مان می‌دهد؛ خواهر و برادر کهن‌سالی در دست و سر یکدیگر چنگال فرو می‌کنند و خون از بدنشان جاری می‌شود! یک سکانس بعدتر هم آزاده صمدی، در لباس پلیس، رضا عطاران را سلاق می‌زند. نباید هم بپرسیم که چرا یک‌زن، سرهنگ ارشد رژیم بعث عراق و مسئول بازجویی و شکنجه زندانیان است، چون بالاخره «کمدی است دیگر»! هرچند دلیل واقعی‌اش را همه می‌دانیم.

پس با این اوصاف، خبری از طی شدن یک روند و روایت گیری شوخی با درگیری‌ها در فیلم نیست؛ اما فیلم‌ساز از این جهت تنوع را در فیلم به‌وجود آورده که سعی می‌کند برای انواع سلیقه‌های طیف سادومازوخیسم، محتوا آماده کند؛ همان آزاده صمدی که در بخشی از فیلم شلاق بدمست است یا عطاران را با کراواتش روی زمین می‌کشد، در جایی دیگر بسته می‌شود، کتک می‌خورد و صدای سگ درمی‌آورد!

بدن بازیگر در اسلپ‌استیک‌های استاندارد، از ابزارهای اصلی بیان محسوب می‌شود. بدن بازیگر در آثار موفق، خود یک شخصیت کامل دارد و در بسیاری موارد از زبان جلوتر حرکت و احساسات را مستقیماً منتقل می‌کند. بازیگرهای بزرگ اسلپ‌استیک، توانایی چشم‌گیری در کنترل بدن خود دارند. آن‌ها تعادلی خیره‌کننده دارند و می‌توانند حرکات اغراق‌شده، اما در عین حال کنترل‌شده را با تسلطی کامل ارائه دهند. همچنین در مواردی، از تضاد وضعیت بدن با موقعیت، کمدی خلق می‌شود؛ مثلاً شیرجه یک مرد چاق در استخر یا عبورش از یک در کوچک. در «صددام» نیز فیلم‌ساز بسیار بر استفاده از بدن بازیگران تأکید داشته؛ البته استفاده‌اش در حد لباس تنگ پوشاندن بر بدن بازیگران زن فیلم است!

«صددام» با وجود ردیف کردن دوجین بازیگر نام‌دار، که برخی از آن‌ها کمدین‌های خوبی هم هستند، در زمینه بازیگری نیز آزاردهنده است. فیلمنامه در خلق شخصیت ناتوان است و در فقدان نقش مناسب، بازیگران نمایش‌هایی کلیشه‌ای و تکراری ارائه داده‌اند. تلاش‌هایی مانند نوکرزبانی حرف‌زدن پریناز ایزدیار نیز با شکست کامل مواجه می‌شود و توانی برای خنده گرفتن ندارد.

با نام این اوصاف، روشن است که «صددام» به گونه کمدی اسلپ‌استیک کاملاً بی‌ربط است و گویی صرفاً یک پرداشت تحت‌اللفظی از آن در فیلم قرار داده شده است. خود فیلم که واقعاً ارزش پرداخت ندارد، اما خوب بود که حداقل به این بهانه، عناصری از گونه کمدی اسلپ‌استیک را مرور کنیم تا از وقتمان بهتر استفاده کرده باشیم.

بگذارید در پایان، یک ویژگی مهم دیگر اسلپ‌استیک‌های استاندارد را با هم مرور کنیم؛ یک اسلپ‌استیک برای موفقیت، نیاز به کارگردانی بسیار دقیقی دارد. جای دوربین، قاب‌بندی و همچنین تدوین دقیق، برای به‌ثمر نشستن شوخی‌ها حیاتی‌اند.

اما درباره کارگردانی «صددام» و فیلم‌های دیگری از این‌دست کمدی‌ها، مناسب‌ترین جمله را خود عطاران در فیلم گفته است: «وای به حال مملکتی که کارگردانش شمایید!»

فقدان عقل سلیم

مازیار وکیلی
خبرنگار

با دنبال‌کردن سیر تحول و تطور سینمای کمدی ایران می‌توان به چرایی نزول کلیت این سینمای فقیر و محلی پی برد. زمانی در سینمای ایران فیلم‌های کمدی مانند «اجاره‌نشین‌ها»، «لیلی با من است»، «دو نفر و نصفی» و «نان، عشق و موتور ۱۰۰۰» ساخته می‌شد و امروز «اینسالوت»، «تگزاس»، «بخارست»، «سکسند» و همین «صددام»، دلیل ساخت این‌هم کمدی بد و بی‌کیفیت چیست؟ چرا سینماگران ایرانی این‌قدر بسیار مهم تاریخ سینما را جدال جدی نمی‌گیرند؟ چرا در یک قرن تولد جمعی و نانوشته، همه دست‌اندرکاران سینما، از مدیر و سیاست‌گذار بگیر تا کارگردان و تهیه‌کننده، تصمیم گرفته‌اند این لژن عزیز و دوست‌داشتنی را به اضمحلال بکشانند؟ و از همه مهم‌تر، چرا تماشاگران ایرانی با این‌که به کمدی‌های خوب و خوش‌ساخت دنیا دسترسی دارند و می‌توانند با کمک پلتفرم‌های اینترنتی، کمدی‌های خوب ایرانی تاریخ سینما را تماشا کنند، از چنین کمدی‌های نازل و بی‌کیفیتی استقبال می‌کنند؟

پاسخ به این پرسش‌ها کار چندان آسانی نیست. به نظر می‌رسد در یک اتفاق نادر، تولیدکننده (کارگردان و تهیه‌کننده) و مصرف‌کننده (تماشاگران) تصمیم گرفته‌اند این ژانر را نابود کنند و از بین ببرند. دلایل زیادی را می‌توان برای این اقدام جمعی ذکر کرد. مردمی که زیر بار مشکلات اقتصادی کمرشان خم شده و از سینما توقع یک سرگرمی ساده و ارزان‌قیمت را دارند، به‌دنبال تماشای فیلم‌های پیچیده‌ای که نیاز به فکر کردن داشته باشند، نیستند و ترجیح می‌دهند سالن سینما را به محیطی برای تخلیه انرژی و روانی خود تبدیل کنند. تهیه‌کننده و کارگردان هم برای رسیدن به سود بیشتر، به‌جای این‌که تمرکز خود را روی ساخت یک فیلم در سال بگذارند، با تولید انبوه در ژانر کمدی، به‌فکر خالی کردن جیب تماشاگر و پُرکردن جیب خودشانند. نتیجه چنین اقدامی هم معلوم است: نابودی ژانر عزیزی که همه دوستش داریم. صدام یکی از آخرین فیلم‌های کمدی است که در سینماهای کشور اکران شده است؛ فیلمی که شاید در ظاهر ادعاهای بزرگی داشته باشد، اما در باطن هیچ فرقی با کمدی‌های مبتذل این سال‌های سینمای ایران ندارد. مشکل اصلی صدام تعدد، و بهتر است بگوییم، تورم ایده‌های بد و پادرهوایی است که کارگردان خیال کرده می‌تواند با آن‌ها فیلمی بامزه بسازد. این‌که صدام یک بدل ایرانی دارد که قرار است به ایران بیاید تا با ساختاری جلوی میدان آزادی و ارسال آن برای عراقی‌ها باعث موفقیت این کشور در جنگ شود، آن‌قدر ایده‌ای بد و دور از ذهن است که هر کارگردان دارای عقل سلیمی قید ساخت فیلم بر مبنای آن را می‌زند. اما کارگردان تصمیم گرفته این ایده را به فیلم تبدیل کند و خب، نتیجه تبدیل چنین ایده‌ای به فیلم، اثر مفتضح‌ساده‌ای به نام صدام است.

برای پی بردن به این موضوع که فیلم از فقدان عقل سلیم رنج می‌برد، کافی است به نحوه ورود حلیمه و صلاح (صدام بدلی) به خاک ایران توجه کنیم. وجود چنین موقعیت ابلهانه و احمقانه‌ای در دل فیلمنامه، فقط بیانگر ضعف نویسنده و فیلم‌ساز نیست، بلکه توهین‌آمیز هم هست. این حجم از دست‌کم‌گرفتن شعور مخاطب را می‌توان در سکانس فیلم‌برداری عروسی در میدان آزادی هم مشاهده کرد. از سجده‌رفتن صلاح و ثریا بگیرید تا دو مأمور کم‌هوشی که متوجه عجیب‌بودن وضعیت نمی‌شوند، همه و همه بیانگر این است که نویسندگان صدام تصمیم گرفته‌اند به تماشاگر توهین کنند. از همه بدتر، پایان‌بندی فیلم است که کارگردان ناگهان تصمیم می‌گیرد خشایار ثریاکی و علاف را تبدیل به کارگردان سینما کند تا از زندگی پُرماجرای صلاح فیلم بسازد و تماشای همان فیلم ناگهان باعث تحول ثروا و آشتی لوبا می‌شود. مشکل صدام، فقدان عقل سلیم در هنگام نوشتن فیلمنامه است. اگر نویسندگان این فیلم قدری از عقل سلیم را هنگام نوشتن فیلمنامه در پایان، باید چند خطی هم درباره رضا عطاران نوشت؛ کسی که استعدادی یگانه در سینمای ایران است، اما دارد این استعداد را خرج فیلم‌هایی مانند صدام می‌کند که تحمل پنج دقیقه از آن‌ها هم غیرممکن است. صدام اگر تک‌لحظه‌های وقرنه هم دارد، به‌واسطه حضور عطاران است. سکانسی که لوروی پشت‌سام‌ای‌ای زیرلب‌ادم می‌گوید (و مشخص است از بداهه‌پردازی‌های مخصوص خود عطاران است) یا سکانسی در رستوران که او با اشاره چشم و ابرو از ثریا می‌خواهد برای او کاری انجام دهد، از معدود لحظات قابل تحمل فیلم است. حیف که عطاران تصمیم گرفته استعداد خودش را به این شکل نابود کند؛ وگرنه همه می‌دانند با این استعداد، چه کارهایی که نمی‌شد کرد.

ازماست که برماست

حمیدرضا رنجبرزاده
خبرنگار

متأسفانه بخش دوم بوطیقای ارسطو که قرار بود به‌تفصیل «کمدی» را تشریح کند، با هیچ گاه نوشته نشده یا به‌هر نحو به ما نرسیده است. با این حال، همان تعریف موجز ارسطو در بوطیقای موجود، روشنگر بسیاری از کج‌فهمی‌های رایج است: «کمدی یعنی تقلید از انسان‌های فرودست و رفتارهای روزمره‌مان و این به‌معنای تقلید از صرفاً بدی‌ها و شرارت‌ها نیست، بلکه به‌نوعی زشتی و نقصانی را یادآور می‌شود که مخرب و رنج‌آور نیست. نمونه‌ی بارز این طبرز تلقی را می‌توان در صورتک کمدین‌ها یافت؛ آن‌جا که زشتی و بی‌قوارگی سبب‌ساز خنده است و نه درد.»

با این محک دقیق ارسطویی، ضدسینما بودن مشتی اباطیل تصویری مانند صدام که به‌غلط عنوان «فیلم» را بدک می‌کشند، آشکار می‌شود. اما چه می‌شود که از یک‌سو، به کارگردانان چنین آثاری توهم خلق کمدی دست می‌دهد و از سوی دیگر، تهیه‌کنندگان و سرمایه‌گذاران هر چه می‌گذرد، بیش‌ازپیش به ساخت چنین شبه‌کمدی‌های مبتذلی علاقه نشان می‌دهند؟

اگر در غیرکمدی و به‌بیان دقیق‌تر ضدکمدی بودن صدام و دیگر هم‌قطاران شک دارید، یک‌بار دیگر فیلم را در ذهن‌تان مرور کنید. آیا در آن «انسانی» یافت می‌کنید که فرودست باشد و رفتارها و نقصان‌هایش خنده‌آور؟ ابداً. در صدام، موجودی که نشانی از انسان‌بودن با خود داشته باشد، یافت نمی‌شود. آن‌چیزی که «کمدی» را در هنرهای درام‌اتیک رقم می‌زند، محاکات انسان‌هایی است که با وجود تمام ابعاد پیچیده انسانی مانند آرزوها، امیال، رنج‌ها و دریغ‌ها، به‌واسطه کنش‌های طنزآلود و موقعیت‌های عجیب باعث خنده مخاطب می‌شوند؛ وگرنه خنده صرف راکه الاغی مضحک و دست‌آموز نیز می‌تواند بر لب آدمی بنشاند!

در صدام، به‌جای یافتن شخصیت، با مترسک‌هایی روبه‌رو هستیم که نه سرنوشت‌شان دغدغه‌ای است که با وجود تمام ابعاد پیچیده انسانی و شایسته همراهی است، و نه کنش‌های شان بویی از انسانیت برده است! به‌کارگیری کلمه مترسک برای موجوداتی که در فیلم نمایش داده می‌شوند و بیشتر همّ و غمشان شکم و علی‌الخصوص ماتحت شکم است، لطف بی‌جایی است که متأسفانه فعلاً واژه درخور و قابل انتشار بهتری به ذهن نگارنده خطور نکرده است!

اگر از مقوله شخصیت بگذریم و به پیرنگ این ناقیلم برسیم، اوضاع چندان بهتر نیست. آخرین ساخته پدرام پورامیری به‌عنوان یکی از گل‌های سرسبد «شبه‌ژانر کمدی ایران»، در نوع خود مورد جالب توجه و به‌شدت کش می‌آید و هم بوی گندش، کل صدام را در بر گرفته است! پرداخت بیش از این به وضعیت اسفناک این خزعبل «رمز» هم اتلاف وقت است، هم اسراف کلمات! ولی نکته بسیار تلخ ماجرا این‌جاست که مخاطب ایرانی، در حال تضمین موفقیت ساز کوار شبه‌ژانری است که در متن به آن اشاره کردم. خودمان را جای سازندگان و سرمایه‌گذاران این آثار بگذاریم. چرا نباید بسازیم؟! سازنده با سادیسمی تمام‌عیار به‌شعور، شخصیت، سلیقه و هویت مخاطبش توهین می‌کند! ولی مخاطب، در کمال تعجب، با حضور حداکثری خود در سالن‌های سینما، چرخه اقتصادی آثار شبه‌ژانر کمدی را با سودی روزافزون تأمین می‌کند.

نه‌تنها این اتفاق رقم می‌خورد و این آثار یکی پس از دیگری رکوردهای گیشه را جابه‌جا می‌کنند، بلکه به مهم‌ترین رخداد سینمای کشور نیز راه می‌یابند. باز هم نه‌تنها این راهیابی به فجر رخ می‌دهد، بلکه مخاطبان جشنواره در برج میلاد، برای این مزخرف محض صف می‌کشند و در اقدامی مازوخیستی، به این توهین چندین‌ساعته به خودشان می‌خندند و در انتها، با افتخار برای آن دست می‌زنند.

دیگر نمی‌رود، بلکه آن را به طرز مشمئزکننده‌ای کش می‌دهد. دوگانه باسمه‌ای «صدام-عطاران» نه یک ایده، بلکه پتیر پیتزای گندیده‌ای است که هم به‌شدت کش می‌آید و هم بوی گندش، کل صدام را در بر گرفته است! پرداخت بیش از این به وضعیت اسفناک این خزعبل «رمز» هم اتلاف وقت است، هم اسراف کلمات! ولی نکته بسیار تلخ ماجرا این‌جاست که مخاطب ایرانی، در حال تضمین موفقیت ساز کوار شبه‌ژانری است که در متن به آن اشاره کردم. خودمان را جای سازندگان و سرمایه‌گذاران این آثار بگذاریم. چرا نباید بسازیم؟! سازنده با سادیسمی تمام‌عیار به‌شعور، شخصیت، سلیقه و هویت مخاطبش توهین می‌کند! ولی مخاطب، در کمال تعجب، با حضور حداکثری خود در سالن‌های سینما، چرخه اقتصادی آثار شبه‌ژانر کمدی را با سودی روزافزون تأمین می‌کند.

نه‌تنها این اتفاق رقم می‌خورد و این آثار یکی پس از دیگری رکوردهای گیشه را جابه‌جا می‌کنند، بلکه به مهم‌ترین رخداد سینمای کشور نیز راه می‌یابند. باز هم نه‌تنها این راهیابی به فجر رخ می‌دهد، بلکه مخاطبان جشنواره در برج میلاد، برای این مزخرف محض صف می‌کشند و در اقدامی مازوخیستی، به این توهین چندین‌ساعته به خودشان می‌خندند و در انتها، با افتخار برای آن دست می‌زنند.

ادامه در صفحه ۱۳

دوشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۴
۰۱۴
شماره ۴۴۱۵
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

روایت «فرهیختگان» از نمایشگاه کتاب که از نظر محتوا و مخاطب یک عقب‌گرد محسوب می‌شود

شما نیامدید، نمایشگاه جان نداشت

محمدحسین سلطانی
خبرنگار

صدای چسب، کارتن‌هایی که باز می‌شوند و کتاب‌هایی که در قفسه غرفه‌ها چیده می‌شوند. همه‌چیز مثل همیشه دمبه‌ره راه می‌افتد. روز اول نمایشگاه خبری از کتاب نیست. بخش مهمی از غرفه‌ها بازگشایی نشده‌اند و ناشران خارجی هم بخش عمده‌ای از کتاب‌هایشان از گمرک ترخیص نشده است. روز دوم تقریباً همه چیز بازگشایی می‌شود. کتاب‌ها در قفسه‌ها چیده شده و همه منتظر مردم هستند. آمار بازدید و فروش روز دوم بهتر از روز اول است، اما هنوز اتفاقی که باید نیفتاده. روز سوم نمایشگاه، یعنی جمعه ۱۹ اردیبهشت، آمار بازدیدها افزایش چشمگیری پیدا می‌کند و با حضور چهره‌ها در غرفه‌ها، میزان بازدید بسالا می‌رود. این میزان از بازدید روی فروش هم اثر می‌گذارد و بنا بر گفته ابراهیم حیدری، میزان فروش در این سه روز به حدود ۱۲۷ میلیارد تومان می‌رسد.

بازدید زیاد، فروش کم

این یعنی کمتر از یک چهارم کل فروش نمایشگاه در سه روز آغازین آن کسب شده است. خب آن هم جمعیت و صف‌های شکل‌گرفته، چرا با فروش کتاب نسبتی ندارد؟ چرا به میزانی که مخاطب آرده، فروش نداریم؟ با این حال، هنوز قضاوت زود است؛ تا تب نمایشگاه گرم شود، زمان می‌برد. پس از پایان این سه روز، هفته جدید با روز چهارم نمایشگاه آغاز به کار می‌کند. مخاطب تا روز چهارشنبه در یک حد معمول است، اما باز هم حضور مخاطب در نمایشگاه، فروش آنچنانی ندارد. پنجشنبه، جمعه و شنبه (آخرین روز نمایشگاه) رکورد بازدید شکسته می‌شود. بر اساس آمار منتشرشده از طرف مسئولان نمایشگاه کتاب، ۶ میلیون نفر در ۱۱ روز برگزاری نمایشگاه کتاب به عصلی می‌آیند، ولی آمار فروش نمایشگاه رقمی را ثبت می‌کند که به نسبت جمعیت حضور پیدا کرده، چندان هم قابل توجه نیست؛ اما چرا؟ داستان یک محاسبه ساده نیاز دارد که آن را با یک مثال برایتان شرح می‌دهیم: فرض کنید که شما هم یکی از همین ۶ میلیون نفری هستید که به نمایشگاه آمده‌اید و یک کتاب ۱۴۲ هزارتومانی می‌خرید. کتابی که خریدید، دوسوم میانگین قیمت کتاب در اردیبهشت ماه ۱۴۰۴ است (بر اساس آمارهای خانه کتاب). اگر در نظر بگیریم که تمام این شش میلیون نفر هم، نه به اندازه میانگین قیمت کتاب، بلکه به اندازه دوسوم آن کتاب بخرند، آمار فروش نمایشگاه به حدود ۸۵۲ میلیارد تومان می‌رسد (اگر بخواهیم این رقم را بر اساس میانگین قیمت کتاب در نظر بگیریم، میزان فروش نمایشگاه به حدود ۱۰۰۰ و ۲۹۰ میلیارد تومان می‌رسد). با این حال، بر اساس آخرین آمار نمایشگاه کتاب در روز آخر، تنها ۲۹۱ میلیارد تومان فروش حضوری تا حدود جمعه ۲۶ اردیبهشت ماه ثبت می‌شود و مجموع فروش حضوری و مجازی تا همین بازه زمانی (مجازی تا ظهر روز بیست‌وهفتم) به حدود ۶۵۶ میلیارد و ۷۲۲ میلیون تومان می‌رسد. این یعنی تقریباً یک‌چهارم از حاضران در نمایشگاه کتاب (بر اساس میزان میانگین قیمت کتاب) هیچ کتابی در نمایشگاه نخریدند. اگر خریدهای روز آخر را هم محاسبه کنیم (به طوری فرضی و حداکثری)، باز هم نزدیک به نیمی از حاضران در نمایشگاه کتاب هیچ کتابی نخریدند.

دلیل اول این موضوع، قیمت کتاب است. کتاب گران شده و در محاسبه درصد افزایش مجموع خریدها نسبت به سال قبل، این موضوع را نباید فراموش کنیم. دلیل دوم هم نبود کتاب جدید است. چند کتاب در نمایشگاه امسال معرفی شد، بسیاری از نشرها با همان کتاب‌های قدیمی آمدند و چیز جدیدی برای یافتن ارائه نداشتند. برخی از آن‌هایی هم که کتاب جدید داشتند، تلاش چندانی برای تبلیغات کتابشان و رونمایی از آن نکردند. مجموعه این دلایل باعث شد تمایل به خرید کتاب جدید در مردم کم شود و اگر به درهای خروجی نمایشگاه نگاهی می‌انداختیم، هر خانواده (به طور میانگین ۳ نفره) نهایتاً با یک یا دو جلد کتاب از نمایشگاه بیرون می‌آمد که همین موضوع هم باعث آمار بد فروش حضوری و البته آمار متوسط فروش حضوری و مجازی در نمایشگاه کتاب شد.

با برنامه‌ها، بی‌برنامه‌ها و یک حاشیه

البته همه نشدها همین قدر بی‌برنامه هم یا به نمایشگاه کتاب نگذاشتند. نشرهایی همچون سوره مهر، امیرکبیر، نگاه، افق، چشمه و البته خوارزمی با برنامه وارد نمایشگاه شدند. سوره مهر روی کتاب‌های جدید تمرکز کرد، اما خیلی روی رونمایی از آن‌ها مانور نداد. چشمه هم توانست در رونمایی‌ها خوب وارد شود و هم در فروش خوب عمل کند. هرمس، سخن و بیدگل هم از نشرهای کم‌سروصدایی بودند که سعی داشتند عملکرد خوبی از خودشان نشان دهند؛ با این حال، به جز مخاطبان خودشان نتوانستند جامعه هدفشان را گسترش دهند. افق و امیرکبیر هم در حد معمول خود ظاهر شدند و مخاطبان معمولی خود را به دست آوردند. با تمام این تفاسیر، خوارزمی عجیب و غریب‌ترین وضعیت را در نمایشگاه کتاب داشت. نشر نگاه هم سعی کرد با آوردن چند مهمان و شاعر یا خوارزمی از همان روز اول متفاوت‌ترین غرفه را از آن خود کند و با یک کلاکت و مانور دادن روی سریال اقتباسی‌اش را گسترش دهند. افق و امیرکبیر هم در حد معمول خود ظاهر شدند و مخاطبان معمولی خود را به دست آوردند. با تمام این تفاسیر، خوارزمی عجیب و غریب‌ترین وضعیت را در نمایشگاه کتاب داشت. نشر نگاه هم سعی کرد با آوردن چند مهمان و شاعر یا خوارزمی از همان روز اول متفاوت‌ترین غرفه را از آن خود کند و با یک کلاکت و مانور دادن روی سریال اقتباسی‌اش را گسترش دهند. آمار بازار نشر بخواهد به صورت منتی داده شود و به صورت منتی برای آن بازاریابی صورت بگیرد، قطعاً اوضاع در سال‌های آتی دیگر رو به بهبود نخواهد بود.

امضای رمان سوشون». با این حال، ماجرای جشن امضا در نمایشگاه کتاب به امضای کارت‌پستال‌هایی کنار کتاب و انداختن تصویر میلاد کی‌مرام و بهنوش طباطبایی روی بسته‌بندی کتاب محدود می‌شود. جنجالی که نماوا و خوارزمی به راه انداختند باعث شد سوشون تبدیل به جدی‌ترین حاشیه نمایشگاه کتاب سی‌وششم شود.

از کیفیت کتاب چه خبر؟

اگر نشرهای اصلی ارگانی و غیر ارگانی را کنار بگذاریم، با نشرهای حاشیه‌ای مواجه می‌شویم که یا کتاب‌ساز بودند یا اینپوساژ کتاب! برخی از نشرهای ارگانی کیفیت مطلوبی را در نمایشگاه ارائه ندادند و مخاطبان را در صف خالی از غرفه‌ها بیرون می‌راندند یا اصلاً کتاب قابل خریدی نداشتند. از طرفی کیفیت تولید برخی از کتاب‌های مذهبی نشرهای حاشیه‌ای هم به قدری پایین بود که به نظر می‌رسد تنها برخی از غرفه‌ها را اشغال کرده‌اند و از مخاطب قطع شده‌اند. از طرفی، کتاب‌سازهایی که با جعل ترجمه یا با سرهم‌بندی ناشر شده‌اند، سعی کردند مخاطبان را به سمت خود بکشند، هرچند چندان موفق نبودند و غرفه‌هایشان تقریباً خالی بود.

مهمان‌ها سیاسی و غیرسیاسی

آنچه درباره نمایشگاه امسال به چشم آمد، حضور چهره‌ها در مصلی بود. تقریباً هر روز خبر از حضور یک سلبریتی در نمایشگاه کتاب منتشر می‌شد و این اتفاق مخاطب را به سمت خود کشاند. تقریباً نیمی از اعضای هیئت دولت به نمایشگاه کتاب آمدند. رئیس‌جمهور هم آمد، اما نکته مهم نمایشگاه عدم حضور رهبر انقلاب در نمایشگاه امسال بود. آخرین باری که نمایشگاه کتاب نیامدند، سال ۱۳۹۵ و دولت اول روحانی بود.

نمایشگاه برای چه کسانی است؟

نمایشگاه کتاب در چند سال اخیر با آنکه چندان وضعیت مطلوبی را نداشته، اما از زمان کرونا به بعد رفته‌رفته رو به بهبود است. البته اگر گرانی کتاب، کیفیت بد برخی از کتاب‌ها، عدم حضور نویسندگان مطرح و... اجازه بدهند این وضعیت بهبود پیدا کند. با این حال، هنوز یک سوال وجود دارد؛ آیا نمایشگاه کتاب توانسته به جز مخاطبان اصلی خود و کتاب‌دوستان، قشر جدیدی هم به خود اضافه کند؟ وضعیت فروش به ما یک، نه قاطع می‌گوید و همین موضوع است که اوضاع نشر را در سال‌های آتی سخت می‌کند. حوزه نشر به صورت جهانی در حال تغییر بوده و نوع و شکل و شیوه نوشتن‌ها در حال تغییر است. اگر بازار نشر بخواهد به صورت منتی داده شود و به صورت منتی برای آن بازاریابی صورت بگیرد، قطعاً اوضاع در سال‌های آتی دیگر رو به بهبود نخواهد بود.

بدل بی‌اثر: «صددام» و هنر از دست دادن فرصت

کوئینا ساسانیان
خبرنگار

سینمای کمدی- انتقادی مانند معجونی جادویی است؛ اگر مواد اولیه را درست انتخاب کنید و دستور پخت را بلد باشید، مخاطب را می‌خنداند و به فکر فرو می‌برد. اما فیلم «صددام» به کارگردانی پدرام پورامیری، نمونه‌ای است از یک معجون تلخ و نابخته که نه طنزش می‌چسبد، نه انتقادش تیز است و نه حتی روایتش سرگرم‌کننده.

این اثر که می‌توانست با ایده‌ای بکر- بدل صدام در تهران!- موقعیت‌های کمدی جذابی خلق کند و یک طنز سیاسی قابل‌قبول باشد، درنهایت به مجموعه‌ای از موقعیت‌های بی‌سروته و شخصیت‌های کارتونوار تبدیل شده است. گویی فیلمساز ترجیح داده به‌جای ساختن یک «کمدی سیاه»، یک «فتوکپی کمیک» تحویل دهد.

صلاح و همسرش پایین برج آزادی عروسی گرفته‌اند. صلاح که بدل صدام است، قرار است سخنرانی کند و از خود عکس و فیلم بگیرد تا همه ببینند صدام به قولش عمل کرده و یک هفته‌ای به تهران رسیده. ناگهان دو مأمور کمیته سر می‌رسند و از صلاح سؤال‌وجواب می‌کنند. حلیمه (مأمور ویژه‌ای که همراه صلاح فرستاده شده) احساس خطر می‌کند و یک چاقو به سمت مأموران پرت می‌کند. مأموران جاخالی می‌دهند و چاقو به هندونه‌های کاسبی برخورد می‌کند که لحظاتی پیش دیده‌ایم نمی‌خواهد هندونه‌هایش را بشمرد چاقو بفروشد؛ اما حالا که این چاقو از راه‌رسیده، هندوانه‌فروش نظرش عوض می‌شود و فریاد می‌زند: «هندونه به‌شرط چاقو!» این یکی از موقعیت‌های به‌اصطلاح کمدی «صددام» است؛ مشتی نمونه خروار. همه موقعیت‌های فیلم همین‌قدر باسمه‌ای و بی‌منطقند. موقعیت‌ها هیچ‌ربطی به هم ندارند. هر موقعیت جدا و منفک از موقعیت قبل است؛ مانند دانه‌های تسبیح که کنار هم چیده شده‌اند اما نخ تسبیحی وجود ندارد تا به هم متصلشان کند. اینجا نخ تسبیح همان منطق داستانی است. موقعیت‌ها باید در بستر درام اتفاق بیفتند و هرکدام دارای ارز